



زهره شریعتی

جسیکا یاراشل واقعیت این است!

آیا رسانه‌ها واقعیت را می‌گویند؟

اشاره

ما در جهانی اشباع شده از رسانه‌ها زندگی می‌کنیم و همواره سیلی از تصاویر، اخبار و اطلاعات از رسانه‌های گوناگون به سویمان سرازیر می‌شود. مهم‌ترین منبع اطلاعاتی مردم برای درک جهان رسانه‌ها هستند. اما این رسانه‌ها چه تصویری از جهان پیرامون به مخاطب ارائه می‌کنند؟ دو موضوع در این باره قابل بحث و بررسی است: تعصب و کلیشه‌سازی. عمده رسانه‌ها به این دو نوع رویکرد متهم هستند. یا اصول بی‌طرفی را رعایت نمی‌کنند و مغرضانه و هدفمند نسبت به یک موضوع، قشر، گروه یا سیاست و تفکر تعصب می‌ورزند، و یا از جدی‌ترین و مهم‌ترین اصول فکری، اخلاقی و انسانی یک کلیشه می‌سازند و آن را به پایین‌ترین سطح خود می‌رسانند و عامه‌پسند و کلیشه‌ای می‌کنند.

تعصب چیست؟

کوین ویلیامز می‌گوید: تعصب در اخبار و اطلاعات به معنای تمایل مستمر به نفع یک جناح یا حمایت از یک برداشت یا موضع‌گیری است. اما واقعیت چیست؟ در تعریف تعصب فرض بر این است که واقعیت بی‌طرفی وجود دارد که باید آن را بازتاب داد؛ اما تعصب مانع از این بازتاب درست می‌شود. ارزش‌گذاری ما بر واقعیت چیست؟

آیا رسانه‌ها واقعیت را می‌گویند یا این‌که تصویری واقع‌گرایانه از رخدادها عرضه می‌کنند؟ البته همه رسانه‌ها هم اصراری ندارند که رخدادها را به صورتی که اتفاق می‌افتد ارائه‌کنند. رسانه‌هایی مانند انیمیشن، سینما و تئاتر، از ما می‌خواهند تا واقعیت را کنار بگذاریم و وارد دنیای تخیل شویم.

رسانه‌ها به هر حال در روند کاریشان نوعی انتخاب و گزینش به کار می‌برند. مهم این است که این انتخاب از میان رخدادها واقع شده، مطابق کدام اصل و ارزش‌گذاری صورت می‌پذیرد؛ زیرا در صورت گزینش، به هر حال بخشی از واقعیت از دست خواهد رفت.

بوخی از واقعیت‌ها در رسانه منعکس نمی‌شوند

حادثه یازده سپتامبر اگر به هیچ کس خدمتی نکرده باشد، واقعیتی بود که از تمام ظرفیت آن برای کسب منفعت و سود بیش‌تر به طور کامل استفاده شد.

بوش پسر و دیک چنی - معاون اول رئیس‌جمهور - در همان ابتدای قبول مسئولیت، سهام خود را در شرکت‌های بزرگ نفتی در حالی فروخته بودند که شرکت‌های مزبور در حال ورشکستگی بودند و این تأمل برانگیز بود. دیک چنی، مدیر عامل هالیبرتون بود که بزرگ‌ترین شرکت خدمات نفتی جهان به شمار می‌آید. غیر از این دو نفر، لشکری از سیاسیون همفکر و هم‌حزب آنان هم در هیأت مدیره انواع شرکت‌های نفتی و صنعتی (ای که حیاتشان وابستگی عمیقی به موضوع نفت داشت) عضویت داشته، همگی در حال از دست دادن منافع اقتصادی خود بودند. در همین زمان، اوضاع

جمهوری خواهان که بوش و همفکرانش نیز از این دسته بودند چنان بحرانی بود که اگر دموکرات‌ها اکثریت سنا را داشتند، آنان را با پرسش‌ها و تحقیقاتشان شرمند می‌کردند و موجبات آبروریزی جمهوری خواهان را فراهم می‌آوردند. در همین حین، واقعه یازده سپتامبر رخ داد و جمهوری خواهان راه‌نجاتی یافتند. البته افکار عمومی مردم آمریکا از مشکلات

شاهزاده سعودی است و نه عراقی. و اگر اولویت جنگی هم در بین باشد، در این میان باید به عربستان حمله کرد و نه عراق! اما روابط اقتصادی و بسیار دوستانه و صدها البته نفتی خانواده بوش و خانواده بن‌لادن سعودی، مانع از حمله به عربستان می‌شد. ضمن آن که افکار عمومی و موقعیت عراق و رهبری ظالمانه حزب بعث به سرکردگی صدام، پس از جنگ اول خلیج فارس و



تعصب در اخبار و اطلاعات به معنای تمایل مستمر به نفع یک جناح یا حمایت از یک برداشت یا موضع‌گیری است.

حادثه یازده سپتامبر اگر به هیچ کس خدمتی نکرده باشد، واقعیتی بود که از تمام ظرفیت آن برای کسب منفعت و سود بیش‌تر به طور کامل استفاده شد.

حمله عراق به کویت، برای چنین حمله‌ای بسیار آماده شده بود.

زمانی که چند دموکرات در سنا خواستار جزئیات ورود به مسأله جنگ شدند، بوش آن‌ها را متهم کرد که دغدغه امنیت مردم آمریکا را ندارند و همدست تروریست‌ها هستند!

رئیس‌جمهور خطر صدام را بسیار نزدیک توصیف کرد و گفت دیگر نمی‌تواند منتظر بازرسان سازمان ملل بماند که چند سالی بود خلع سلاح عراق را آغاز کرده بودند. او گفت که صبر و شکیبایی خود را در قبال سازمان ملل از دست داده است و حمله به عراق را فوری آغاز خواهد کرد.

از آن زمان به بعد مسائل داخلی ایالات متحده از صفحه اول مطبوعات و اخبار اصلی شبکه‌های تلویزیونی محو شد. با وجودی که کشتی اقتصاد آمریکا در حال غرق شدن بود، کاخ سفید بیش‌تر بر طبل جنگ می‌کوبید و کشتی اقتصاد هم جایگاهی پایین‌تر در اولویت بندی اخبار می‌یافت. جمهوری خواهان نهایت استفاده را برای کسب کرسی‌های بیش‌تر در انتخابات میان دوره ای نمایندگان و کنترل فضای بیش‌تر

اقتصادی جمهوری خواهان صهیونیست اطلاعاتی نداشت و قرار هم نبود اطلاع پیدا کند. در آستانه تبلیغات دور بعدی ریاست جمهوری که بوش آژندانه خواهان ادامه ریاست جمهوری خود بود، بوش پسر مقابل مجسمه آزادی در نیویورک اعلام کرد که صدام حسین سلاح‌های کشتار جمعی دارد و این موضوع تهدیدی برای ایالات متحده به شمار می‌رود. صدام با القاعده نیز ارتباط دارد که متهم اصلی انفجارهای یازده سپتامبر است. و کسی از خود نپرسید که پایگاه اصلی القاعده در عربستان سعودی قرار دارد و اصلاً شخص اول القاعده یک



**یک دروغ بزرگ
به نام سلاح‌های کشتار
جمعی در عراق، به دروغ‌های
کوچک‌تری نیاز دارد تا
آشکار شدن حقیقت را به
تأخیر بیندازد.**



در مجلس سنای آمریکا بردند. تغییر ناگهانی رویدادهای ایالات متحده شباهت فراوانی به فیلم سگ را بجنیان (محصول ۱۹۹۸ به کارگردانی بری لوینسون از کمپانی نیولاین پیکچرز هالیوود) داشت. این فیلم چهار سال پیش از این واقعه ساخته شد. بوش سگ را جنیانید و بدنه اصلی رسانه‌های خبری هم دم خود را به نشانه موافقت جنیانیدند. داستان فیلم از این قرار بود: یکی از رئیس‌جمهورهای آمریکا که برای انتخاب مجدد در دور بعدی انتخابات با مشکلات متعددی روبرو بود، از یک متخصص برجسته تبلیغات سیاسی دعوت کرد تا بر نقاط آسیب‌پذیر دوران ریاست جمهوری اش سرپوش بگذارد. این متخصص با نقش آفرینی رابرت دنبرو، در تعبیر و تغییر رویدادها به نفع اربابش استاد

است. ایده بسیار عجیب و غریبی به ذهن او می‌رسد. وی پیشنهاد می‌کند جنگی رسانه‌ای و مجازی آغاز شود تا توجه افکار عمومی را از مشکلات داخلی منحرف کند.

رسانه‌های آمریکایی همواره به خود افتخار می‌کنند که برخلاف مطبوعات حکومت‌های دیکتاتوری و کمونیستی، ابزار دست نیستند و واقعیت را کامل بازتاب می‌دهند، اما آن‌ها در جنگ عراق و آمریکا ماهیت اصلی خود را نشان دادند.

جنگ عراق از نظر پوشش خبری و استفاده گسترده از خبرنگاران برای ارسال اخبار، در صدر تمام جنگ‌ها قرار می‌گیرد. پنتاگون عجیب‌ترین بدعت در پوشش خبری را نخستین بار در جنگ خلیج فارس در دوران ریاست جمهوری بوش پدر به کار برد. بیش از پانصد خبرنگار در دل واحدهای نظامی گنجانده شدند تا از نزدیک درباره جنگ آمریکا در عراق گزارش بگیرند. نام این طرح امبد بود. در واقع خبرنگاران رسانه را با لباس نظامی بین نیروهای ارتش جای دادند. این کار به ظاهر برای امنیت خبرنگارها و در اصل برای کنترل اخبار ارسالی صورت گرفت. اکثر خبرنگارانی که با این طرح به عراق رفتند، بی‌تجربه بودند و تماسشان با فرماندهانی که تصویری کامل از جنگ داشتند بسیار دشوار و در حقیقت غیر ممکن بود. این کار موجب شد تا آن‌ها نمایی کلی از جنگ نداشته باشند و جزئی از آن شوند و البته همان یک تکه از بدن فیل را ببینند و تصور کنند فیل را کامل دیده‌اند!

داستان سر جوخه جسیکا لینچ

در جنگ اخیر که همچنان ادامه دارد، سر بازان

**رسانه تنها بازتاب
دهنده واقعیت نیست؛
بلکه آفرینش واقعیت
می‌کند، نه تقلید و ارائه آن چه
واقعیت است. بماند که نسبت
بین واقعیت و حقیقت نیز
نسبتی متفاوت است.**

بوش پسر با مقاومت بسیار اندک و سازمان نیافته مواجه شدند. در یکی از موقعیت‌های جنگی، جسیکا لینچ، سرباز زن آمریکایی و همراهانش به کمین نیروهای عراقی خوردند و درگیر شدند. در این میان ماشین لینچ با کامیون تصادف کرد و او زخمی شد. همراهانش در درگیری کشته شدند و او با تنی زخمی تنها مانده بود که پزشکان عراقی او را پیدا کردند و به بیمارستان خود بردند.

آن شب در قرارگاه نظامیان آمریکا، خبرنگارها را از خواب بیدار کردند تا از این ماجرای داغ‌گزارشی تهیه کنند. خبرنگارهای خواب‌آلود جمع شدند تا ماجرا را بشنوند. به آن‌ها گفته شد که لینچ تا آخرین گلوله جنگیده و چون مهماتش تمام شده، به جنگ شبه نظامیان عراقی افتاده و به سبب زخم ناشی از گلوله و سرنیزه به بیمارستان عراقی‌ها برده شده و آن جا هم پزشکان به جای درمان، او را شکنجه داده و با همان حال زخمی و دست و پای شکسته و بدن سوخته روی تخت بیمارستان بازجویی اش کرده‌اند.

پس از گذشت پاسی از شب، واحد عملیات ویژه ارتش آمریکا به مدد سلاح‌های مخصوص دید در شب، به بیمارستان یورش برد و از تمام صحنه‌ها فیلمبرداری کرد و سر جوخه لینچ را از دست پزشکان عراقی نجات داد. او را با هلی‌کوپتر به نقطه‌ای امن بردند تا پزشکان آمریکایی معالجه اش کنند. بعد ارتش آمریکا اعلام کرد که او نمی‌تواند مصاحبه کند؛ چون حافظه‌اش را در اثر شکنجه از دست داده است!

داستان نجات این زن به همراه فیلم ویدیویی آن در تلویزیون آمریکا پخش شد و خشم و وحشت مردم این کشور را نسبت به رفتار وحشیانه عراقی‌ها برانگیخت.

این ماجرا از اصل دروغ بود. البته واحد نجات آمریکا برای بیرون آوردن جسیکا به بیمارستان یورش برده و آن‌ها در کمین عراقی‌ها گرفتار شده بودند، اما او از گلوله و سرنیزه زخمی نشده بود، بلکه چند استخوانش به سبب تصادف شکسته بود و البته پزشکان عراقی با نهایت مهربانی و ادب او را درمان کرده بودند. آن‌ها حتی سعی کرده بودند راهی بیابند تا وی را به دوستان



**همزمان با جنگ
عراق، چند کیلومتر آن
طرف تر، جنایت های اسرائیل
همچنان ادامه یافت و هیچ
یک از رسانه های بزرگ به
این موضوع نپرداخت.**

بیش تر می شود و جرج دبلیو بوش، دیک چنی، کاندولیزا رایس و دیگر همفکران او که سهام های عمده ای در شرکت های بزرگ نفتی دارند، پیش از دستیابی به منابع نفت عراق، به سودهای سرشار چندمیلیاردی دست می یابند. این است واقعیت در رسانه های آمریکا!

همپوشانی اخبار

همزمان با جنگ عراق، چند کیلومتر آن طرف تر، جنایت های اسرائیل همچنان ادامه یافت و هیچ یک از رسانه های بزرگ به این موضوع نپرداخت. در نوامبر ۲۰۰۲، بیش از پنجاه فلسطینی به دست اسرائیلی ها کشته شدند. یک رکورد کم نظیر! این آمار شامل یک پیرزن ۹۵ ساله، چهارده کودک و یک کارمند انگلیسی سازمان ملل بود که از پشت سر به دست یک تک تیرانداز اسرائیلی هدف گلوله قرار گرفته بودند. گروه های مدافع حقوق بشر می گویند: این کشتارها اغلب هنگامی روی داده که هیچ تبادل آتشی در جریان نبوده است. این یکی از شاهکارهای

آمریکایی اش برسانند، اما ارتش به آنها مهلت نداد و حمله اش را آغاز کرد. پس از این ماجرا پدر جسیکا با عصبانیت به ادعای از دست رفتن حافظه دخترش اعتراض کرد و گفت: دخترش همه چیز را به درستی و بسیار شفاف به خاطر می آورد.

ارتش زمانی حقیقت را اعلام کرد که این دروغ در سراسر جهان پخش شده و اثر روانی خود را بر مردم باقی گذارده بود. یک دروغ بزرگ به نام سلاح های کشتار جمعی در عراق، به دروغ های کوچک تری نیاز دارد تا آشکار شدن حقیقت را به تأخیر بیندازد.

پل وولفوویتز، معاون وزیر دفاع آمریکا، در مصاحبه با مجله ونیتی فر، برای توجیه دروغ بزرگشان گفت: به دلایل بروکراتیک می بایست روی یک دلیل به توافق می رسیدیم و سلاح های کشتار جمعی مورد موافقت همه بود. دلیل اصلی کار ما این بود که راه را برای خروج سربازان آمریکایی از عربستان سعودی هموار کنیم؛ زیرا آل سعود در عربستان از حملات القاعده داخل عربستان در ادامه یازده سپتامبر می ترسیدند؛ چرا که بن لادن خود از نزدیکان آل سعود و از ثروتمندترین خانواده ها بود.

جالب است! نجات عده اندکی آمریکایی در یک کشور ثالث، دلیل آغاز جنگ ذکر می شود. اما در عین حال تمامی شرکت های بزرگ نفتی که تا قبل از جنگ در مرز ورشکستگی بودند، پس از تسلط آمریکا بر نفت عراق، روز به روز سود سهامشان

ارتش غاصب اسرائیل است! نکته دیگر این که در همین ایام، راشل، دختری آمریکایی که جزو یکی از گروه های مدافع حقوق بشر بود و برای همدردی با مردم فلسطین در آن جا به سر می برد، توسط یک بلدوزر اسرائیلی زیر گرفته شد، اما صدای رسانه های آمریکایی هم در نیامد. در مقابل سر جوخه لپنچ در عراق بسیار مهم تر از راشل بود.

پینوکیوی رسانه ای

در پایان باید این گونه نتیجه گرفت که رسانه تنها بازتاب دهنده واقعیت نیست؛ بلکه آفرینش واقعیت می کند، نه تقلید و ارائه آن چه واقعیت است. بماند که نسبت بین واقعیت و حقیقت نیز نسبتی متفاوت است. چنین است که زندگی مجازی در یک دنیای مجازی با رسانه های مجازی مانند تلویزیون و زندگی در میان دوستان و خانه و همکاران مجازی برای نادیده گرفتن آن چه وجود دارد و آن چه باید باشد، بسیار مطلوب طبع جوانانسی می افتد که هویت مضطرب و سرگردان آن ها را رسانه ها شکل داده اند و در میان سیلی از تناقض های اساسی در معتقدات و آرمان ها و واقعیت موجود پناهگاهی جز منخدر، سرگرمی های تصویری و بازی های رایانه ای و زندگی در یک دنیای مجازی در اینترنت نمی یابند.

منبع

۱. امی کودمن، اکثریت خاموش، ترجمه لیلا حسینی، روایت فتح، ۸۵
۲. بن اچ باگدیکیان، انحصار نوین رسانه ای، ترجمه علیرضا عبادتی، روایت فتح، ۸۵
۳. جان پیلگر، دروغ های ساختگی، تحریف جنگ عراق در رسانه ها، ترجمه رسول روناسی، روایت فتح، ۸۶
۴. کوین ویلیامز، درک تئوری رسانه، ترجمه رحیم قاسمیان، ساقی، ۸۶
۵. سایت های خبری در اینترنت.

پی نوشت

۱. کوین ویلیامز، درک تئوری رسانه، ترجمه رحیم قاسمیان، ساقی، ۸۶، ص ۱۴۱.

